

دکتور اسد آصفی

, Zürich 3.3.2016

## خود آگاهی

خود سرشت و ماهیت شخصی و عامل اندیشه، افکار و اعمال انسان است که در مسیر زمان آگاهی فردی او را شکل میدهد. خصوصیت فردی یک شخص است که او را از دیگران متمایز می سازد خود او را شکل میدهد. خود محور خود آگاهی و بیان کننده ی فردیت و هویت انسان از خودش است.

آگاهی و شناخت انسان نتیجه و بازتاب فعالیت روانی مغز انسان در پیوند او با جهان هستی و واقعیت های عینی جهان هستی و بیانگر رابطه ی بین ماده (مغز) و آگاهی انسان از نظر شناخت است. آگاهی یک مقوله انسانی فلسفه است که رابطه بین ذهن و ماده (مغز) انسان را بیان مینماید.

آگاهی نتیجه تکامل تاریخی و اجتماعی مغز انسان است که در جریان تکامل جامعه بشری شکل گرفته و همواره در حالت تکاملی جامعه بشری از ساده به بغرنج از یک جانبه به چند جانبه، از سطح به عمق است که نه تنها بر شالوده ی طبیعی و بیولوژیکی، بلکه در شرایط زندگی اجتماعی انسان قرار می گیرد. آگاهی انسان از موجودیت خود او شکل می گیرد. "خودآگاهی ثمره ی فعالیت روانی (مغز) انسان، این عالی ترین شکل تکامل ماده در جهان هستی و بیان کننده ی رابطهء اورگانیک مغز انسان زیر شرایط جهان هستی بین ماده و آگاهی از نظر شناخت است". (1)

آگاهی و شعور انسان به عنوان تکامل ماده و نتیجه بر هم کنش بافت های عصبی در پیوند و با رسالت شخصی و با توجه به منحصر به فرد بودن هر یک از ما و البته با در نظر داشت وجود اجتماعی انسان تعریف شده و نمودی از هوش و آگاهی تجربی انسان است. آگاهی و شعور انسان به عنوان محصول تکامل ماده و به ماده بستگی دارد.

برخی از دانشمندان خود آگاهی را عالیترین شکل بازتاب واقعیت های بخصوص نوع بشر و ثمره ی عمل کرد و فعالیت روانی دماغ انسان در زیر تأثیر شرایط جهان هستی و واقعیت های عینی هستی

انسان در طبیعت می انگارند که نه در محدوده ی مکان باقی میماند و نه زنجیره ی زمان آن را درقید بندگی خویش نگه میدارد، هم مکان را در می نوردد و هم زمان را عالم قدیم است جهان از ماده اولیه تشکیل شده و از جمله قدماست که از ازل تا ابد وجود دارد. و بسیاری از علمای کهن بویژه متفکران آزاد اندیش گفته اند که: به (قدم عالم) یعنی قدیمی بودن آن و نه بر حادث بودن آن باور داشته اند.

مولانا جلال الدین (بلخی) فرموده است :

گفت این عالم قدیم و بی کی است نیستش بانی و یا بانی وی است

علوم طبیعی ثابت کرده است که میلیارد ها سال قبل از پیدایش هرگونه موجود زنده در زمین، اجرام کیهانی وجود داشته اند و این خود نشان میدهد که طبیعت عینی، مستقل از انسان و شعور او است،

به عبارت دیگر این عقل انسان نیست که ماده را خلق کرده، بلکه در کره ی زمین تکامل چندین میلیارد ساله ی ماده صورت گرفته که منجر به پیدایش انسان، شعور و خرد و آگاهی او شده است.

اعمال انسانی و آزمایش و تجربه های روزانه ی فعالیت تولیدی و علوم طبیعی با تمام دست آورد های خود نشان میدهد که جهان به طور عینی وجود دارد. عینیت جهان یعنی وجود آن در خارج و مستقل از شعور و اراده و خرد انسان به معنای آن است که جهان مادی است، ماده به مثابه مقوله فلسفی همین خاصیت عمومی و مشترک تمام اشیای بی شمار، گوناگون یعنی وجود عینی آنها و مستقل بودن شان از تفکر و شعور انسان است که آن را مفهوم فلسفی « ماده » بیان می کنند .

هر آنچه در هستی وجود دارد ماده و یا انرژی است. همه چیز از ماده تشکیل شده است و واقعیت

عملا همان کیفیت های در حال رخ دادن ماده و انرژی است، جهان ماده است. ابوبکر محمد زکریای رازی بلخی فیلسوف و طبیب عالیقدر و متفکر برجسته قرن سوم - چارم هجری در همین معنی میگویند: « هیولی (یعنی ماده یا شیء) قدیم است و همیشه بوده است و روا نیست که چیزی پدید آید نه از چیزی. اندر عالم چیزی پدید ناید مگر از چیزی و ابداع محال است، ( در فلسفه قدیم، واژه ء (هیولی - معرب واژه یونانی اوله - به معنای شیء یا ماده آمده است) (2) ابو محمد زکریای رازی این متفکر داهی یکی از برجسته ترین عالم سر زمین علم پرور بلخ می گوید: « پدید آمدن طبایع از چیزی بوده است و آن چیز قدیم است و همیشه بوده است. » (3)

انسان جزئی از هستی است و طبیعت مدت های مدید قبل از پیدایش انسان و تفکر او وجود داشته است. در حقیقت راه درازی پیموده شده است تا انسان زاده شد، شناخت و آگاهی او نسبت به جهان هستی و طبیعت تکامل نمود. در این راه طولانی هستی ماده از جهان غیر اورگانیسم (غیر عضوی) وارد جهان اورگانیسم (عضوی) شده است، و این جهش کیفی عظیم در جهان هستی بوده است که رفته رفته از جهان بی جان به جهان جانداران و سر انجام از تکامل نباتی و حیوانی گذشته و وارد مرحله تکاملی انسانی شده است. این مراحل بازم نمایانگر جهش های کیفی عظیمی بوده است تا اینکه آگاهی انسان پدید آمد است. همانگونه ای که انسان با گذشت زمان از یک موجود غریزی احساسی و بدوی به یک موجود متفکر و خلاق از مرز آگاهی به خود آگاهی عبور نمود آگاهی و شناخت او نیز در سیر زمان از ظواهر اشیا و پدیده های جهان هستی عبور کرده و تا درون ذات و ماهیت انسانی، روابط و وابستگی های حاکم بر او اثر گذاشت. تغییرات در عقل انسانی و همراه با تغییرات بیرون از ذهن شناخت و آگاهی انسان از طبیعت و هستی و روابط اجتماعی در ذهن او شکل میگیرد. (4)

ماده و طبیعت همیشه موجود بوده اند، در حالیکه پیدایش انسان از طبیعت و هستی و روابط اجتماعی

و آگاهی در دماغ او شکل میگیرد. ماده و طبیعت همیشه موجود بوده اند ، در حالیکه پیدایش انسان در جریان تکاملی جهان، تاریخ جدید و نزدیکتر دارد. در طبیعت میلیارد ها سال در تکامل ماده ضروری بوده است تا سر انجام انسان یعنی موجودی که بتواند باندیشد و تفکر او تکامل کند به وجود آید . علوم طبیعی ثابت کرده است که میلیارد ها سال قبل از پیدایش هرگونه موجود زنده ی زمین وجود اجرام کیهانی وجود وجود داشته و این خود نشان میدهد که طبیعت عینی است، مستقل از انسان و شعور اوست، به عباره ی دیگر این عقل نیست که ماده را خلق کرده، بلکه در کره ی زمین تکامل چندین میلیارد ساله ی ماده است که منجر به پیدایش شعور و خرد و آگاهی انسانی شده است. پراتیک بشری ، آزمایش و تجربه ی روزانه فعالیت تولیدی و علوم طبیعی با تمام دست آورد های خود نشان میدهد که جهان به طور عینی وجود دارد. عینیت جهان یعنی وجود آن در خارج و مستقل از شعور و اراده و خرد به معنای آن است که جهان مادی است، این کلمه معنای فلسفی دیگری ندارد. ماده به مثابه مقوله فلسفی همین خاصیت عمومی و مشترک تمام اشیای بی شمار، گونه گونه یعنی وجود عینی آنها و مستقل بودن شان از تفکر و شعور انسان است که آن را مفهوم فلسفی « ماده» بیان می کنند.

«آگاهی و شعور انسان به عنوان تکامل ماده (مغز انسان) و نتیجه برهم کنش و انگیزش بافت های عصبی در رابطه با سیر رسالت شخصی با توجه به منحصر به فرد بودن هر یک از ما و با در نظر داشت وجود اجتماعی انسان تعریف شده» (5) شعور بازتابی از هوش و آگاهی تجربی انسان است که مبین رابطه بین شی ماده و ذهن است که در حالت تعالی و تکامل این ماده متفکر و همراه با تغییرات بیرون از ذهن ، شناخت و آگاهی انسان در طبیعت و جهان هستی حاصل میشود.

در حقیقت مغز انسان و پروسه های فزیولوژیکی که در آن جریان دارد، پایه و اساس شعور و آگاهی انسانی را تشکیل میدهد اشیا و خواص آن ها روی اعضای حسی ما اثر میگذارد، و اثرات آن از راه های سیستم عصبی به قشر دماغ و نیمکره های بزرگ مغز منتقل میشود و در همانجا احساس مربوط و آگاهی ایجاد میشود. فونکسیون سیستم عصبی مرکزی، تنها تنظیم دهنده طرز کار قسمت های مختلف بدن نیست، بلکه رابطه با محیط و زندگی اجتماعی نیز برعهده این سیستم می باشد. انسان در جریان فعالیت خود و از طریق کار کرد و تاثیر سیستم پیچیده و بغرنج ترین روابط را با محیط خود برقرار میکند و به وسیله این روابط است که انسان می تواند در محیط خود زندگی کند، نیازمندی های خود را بدست آورد و نسبت به شرایط معین به طریقی خاصی واکنش و عکس العمل نشان بدهد.

سیستم عصبی اساساً به ایجاد ارتباط نه تنها بین قسمت های منفرد بدن موجودات زنده، بلکه به ایجاد رابطه بین این موجود و محیط پیرامونش می پردازد کار کرد اصلی سیستم مرکزی ، تنها تنظیم طرز کار یک قسمت معین بدن با محیط او نمیباشد بلکه موجود زنده در جریان فعالیت خود از طریق سیستم عصبی پیچیده خود غامض ترین و بغرنج ترین روابط را با محیط خود برقرار میکند و با ایجاد چنین روابط با محیط است که نیازمندی های خویش را بدست می آورد و نسبت به شرایط معین عکس العمل و واکنش نشان میدهد.

**گوهر خود را هویدا کن کمال این است و بس خویش را در خویش پیدا کن کمال این است و بس**

ادامه دارد.